

نُحْفَةُ الْقُرَاءِ

مصطفیٰ قادری

قالَ اللهُ بَارِكْ لِمَا وَرَيْلُ الْقُرْآنِ سَلَامًا



بِأَقْبَارِ الْاِسْلَامِيَّةِ مَلَا مُصْطَفَى



حمد بید و ثنای بیعد حضرت فاری و حکیمی را سزد که  
بقدرت کامله و حکمت بالغه قرآن مجید و فرقان جمید  
را بر ما فر فرستاد و شکر و ستایش کریم و رحیمی را  
شاید که نبعت ایمان و خلعت عرفان باطن و ظاهر ما را  
منور و مرتین گردانید و صد هزار صد صلوات و تحفه  
تحتات زاکیات بر مرقد منور و شهید معطر خلاصه کاین  
وزید مخلوقات موصوف بصفه رحمة العالمین و شفیع  
الذنبین اعنی محمد مصطفی و برالاطهار و اخیار او که مقربا  
بارگاه یقین و در نمایان دین مبین اند صلوات الله و سلامه

عليهم اجمعين باد اما بعد چنين گويد اقل خلق الله واضع  
عباد الله المذنب المشاح الى عفونته الباري بن ابراهيم مصطفى  
القاري كثر ارباب تحقيق صاحب التدقيق واضح وهيد كعبدان  
معرفة الله افضل الاعمال واكمل عبادات نماز است وان جمع بين  
الاختلاف في قرآن وازد رست نيست مگر بعد از معرفت حاج و صفا  
حروف وقواعد مقرره بخويدى و اين داعي حقيقي كه مؤلف اين  
رساله است مدت مديد و عمده بديد كه اوقات خود را صرف قراءت  
فوقه و اوستادان كدر بلاد عرب و عجم بوزه قرآن شنیده و  
بر ايشان خوانده و درين زمان چون مدار قراءت و تلاوت  
بليست اوقات بقرائت عاصم است بنا برين هكل همت خود را بران  
داشت كه آنچه لازم بقرائت عاصم و اختلافات را بيان اوست از  
اول قرآن تا آخر قرآن سوره بسوره درين مختصر مذكور گرداند  
و باره اوقات تصحيح قرآن نيز بيان نمايد و از باقى چيزى ذكر  
نكند و اگر مذكور شود بنا بر توضيح و تبين قرائت عاصم خواهد  
بود و تاليف اين رساله در زمان امن و امان پادشاه جهجاه  
ملايك سپاه ظل اله مصدرت قدرت الهى مورد كرامت نا  
منافى كوه معدن شاهنشاهى فضل خاتم ظل الهى غرة ناصيه

صبح هدایت قره باصره اوقات لایت انتخاب مجموعتہ قضاوت قدر  
مقدمہ حیوش فتح و ظفر معمار کان خانہ ملک و ملک محمد سرار  
دین و دولت مفتاح کوز عدالت و داد کسری مصباح رونق  
ایالت و رعیت پروری نور حدیقه مصطفوی و نور حدیقه  
مرکزوی السلطان المعظم و الخاقان المکرم مظہر انوار الجود  
والکرم مظہر آثار العدل و الاحسان بہن الام خلاصہ الماء و  
الطین خلیفہ اللہ فی الارضین الذی ضم الی مثلہذا السلطنہ  
مکارم اخلاق الانسانیہ و محاسن فضایل النفسانیہ اعظم اولاد  
سید المرسلین و اکرم احفاد ائمة المعصومین صلوات اللہ  
علیہم اجمعین معین السلطنہ و العدلہ و الدنیا و الدین الموفق  
مزعج اللہ الملک الربانی ابو الفتح ابو المنصور السلطان شاہ  
عباس الثانی خلد اللہ ملکہ و سلطانہ صورت وقوع یافت  
امید کہ ثواب شفاع ان بروز کار فرخندہ آثار ہایون اعلا حضرت  
حاید کرد و دشمنان این دو دمان خلافت نشان کہ ذریعہ  
طیبہ رحمت للعالمین و شفیع المذنبین اند ہمیشہ مخدول و منکوب  
بودہ باشند و سالہای بسیار و قرنہای ہیشمار سائہ مرحمت و  
عالی ان عالیقدر بر سر مؤمنان و شیعیان حید و ککار

مستمر و مستدام باد اللهم اجعل القصر تابع اعلاسه و الفسخ  
طالع احكامه و رقاب العداة قرة حسامه ما و اوله ملك على السماء  
و غار التمام في الماء بمحمد و اله الاقبياء و درسته سبع و ستين  
بعد الاف كهجا و رث مکه معظمه زاده الله شرفا و تعظيما و كبر  
و اذه و ميدان سعادت عظمه و عطية كبرى مستعد و مفوض  
كرديد و بود در جين مراجعت بين الحرمين الشريفين اتفاق افتاد  
افتتاح در جين محترم الهي و اختتام در جين مكرم رسالت پناه واقع  
كرديد و صبحي بنحفة القراءه كرايند و مشب ساخت بر مقدمه و  
دوازده باب خطمه و بالله العصمة و التوفيق مقدمه در بيان فضيلت  
تلاوت قران و ادب تعليم ان و بيان آنچه بحسب شرح در صحت قران  
معتبر است بدانكه در حديث صحيح وارد شده كه هر كاه قار قران را در  
كنند خطاب شود بزوين كراي زمين اين بنده را عذاب نكبي زمين  
كويد خداوند كسي كه كراي تود در سينه او باشد چگونه توانم او را عذاب  
كرد و در حديث ديكر از حضرت پيغمبر صلي الله عليه و اله منقول است  
كه اهل القران اهل الله و خاصه يعني اهل قران اهل خدا و خاصا  
وي اند و نيز از آنحضرت منقول است كه بخوانيد قران و اكه  
قران در روز قيامت خواننده خود را شفا مي كند و ايضا فرمود

که هر که در قرآن در روز قیامت شفاعت کند و تاجی بر دستکار  
خواهد بود و نیز فرموده که افضل عبادات امت من خواندن  
قرآن است و حضرت شامام زین العابدین فرمود بخوانید  
قرآن را از مصحف که روشنائی چشم زیاده میشود و عذاب  
از پدر و مادر او بر میدارند اگر از اهل عذاب باشند و حضرت  
امام حسن عسکری علیه السلام در اول تفسیری که در سنوستان  
حضرتش فرموده اند که پدر و مادر ابا خورشید از حضرت رسالت  
پناه صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که آن حضرت فرمود  
اند که کسی که بخواند قرآن را و عمل کند با آنچه در قرآنست در روز  
قیامت پدر و مادر او را حله بپوشانند از نور که دنیا و آخرت  
در دنیا است بقیمت کترین رشته بوی بر نیاید و تاجی بر سر او  
هند از نور که روشنی آن تاج مثل روشنی افتاب است باشد  
در خانه های دنیا و جمله قرآن مخصوص بر رحمت خداوند است  
اند یعنی هر که ایشان را دوست دارد خدا را دوست داشته باشد  
و هر که ایشان را دشمن دارد خدا را دشمن داشته باشد و خدا  
تعالی دفع میکند از دشمنان قرآن بلائی دنیا را و از خوانندگان  
قرآن بلائی آخرت را و اجر میدهد خدا به تعالی بعد از هر حرفی



ده حسنه اما چون قران با فصیح لغات نازل شده که از لغت  
عربیت هرگاه خواننده قران رعایت صحت قرائت کرده باشد  
مهاجور و مشاب خواهد بود و هرگاه از استاد کامل صاحب سلیقه  
قران را گرفته باشد و در حال خواندن پیروی قواعد نمود و رعایت  
تثبیل نموده باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده که **وَتَلِّمُ  
الْقُرْآنَ تَلْمِيزًا** موجب یادگیری و ثواب خواهد بود و چون فقیر  
حقیر داعی کثیر التقصیر و اعم این ساله بدو نوع تلاوت قران  
نمود متردد که در هر طریق بصواب قرب باشد تا بان مداومت  
نماید تا در وقتی که از الطاف زبانی و عنایات بیخا مجاور  
مکه معظمه زارها الله شرفا و تعظیما روزی شد و غالب وقت  
در خدمت علماء کرام و فضلاء عظام که در آن مقام فردوسی  
احترام توطن داشتند هر میرد قار و زری و منزل عالی حضرت جمیع  
مترک قدسی طینت ملک خصلت ذی العز و الاحترام محال  
مسایل الحل و الحرام جامع العقول و المنقول جاری القریح  
والاصول زیده اصحاب فضل و الکمال قدوة ارباب العز  
و الجلال استجمع کالات صوری و معنوی مسترشد سعادت دینی  
و دنیوی المودید بتایید ربانی مولانا محمد باقر اساتذ صانہ الله

تعالی من حوادث ثمان الزمانی مکی جمع بودند و گفتگو از غنی  
و خواندن قرآن بخوبی که مشتمل بر غنی باشد بمینا آمد فقیر گفت  
که داعی بد و طریق تلاوت قرآن مینمایم و نمیدانم که کدام طریق  
دغدغه و بهتر باشد پس غنیمت دانسته هر دو طریق را در آن  
مجلس عالی رتبه در حضور علماء عالی مرتبه قرائت نمودم فرمودند  
که هیچکدام ازین دوروش غنی نیست اما عالی حضرت فشار الیه  
فرمودند که این طریق بهتر است که هیچ وجه پیش و از حرکتی که  
مشتمل بر ترجیح مطرب باشد ندارد و از آن محل دیگر داعی اکثر  
اوقات همان طریق قرائت مینماید و چون بنا بر التماس  
جمعی از خوانان اهل ایمان این رساله در قرائت عاصم  
در حریم تالیف نموده بود و بعد از چند سال دیگر از مکه  
معظمه مراجعت بجانب ایران واقع شد و در دار السلطنه  
احضران بخدمت کثیر البرکه آن سر دفتر اهل عرفان  
و مجتهد الزمان اعیی مولانا مشار الیه مشرف شده عرض  
نمود که بدین طریق رساله در قرائت عاصم تالیف کرده  
مینواهد که بنظر خیر اثر بی نظیر اصلاح پذیر برسد و آنچه لازمه شرح  
انور و طریق اتمه اظهر است در باب قرائت تحریر فرمایند تا درین

رساله درج کرده بسبب این مرتبه و طریقه نظر و قلوب خاص و عام  
کرد پس حسب التماس این فقیران محذور و الا نام ملاحظه  
این رساله نموده فقرات بارکات از نتایج افکار ابقار آن فرخنده  
اثر بود خود مرقوم قلم میبند شیم فرموده بودند اینست که آنچه  
در شرع معتبر است در قرائت قرآن آنچه واجبست مراعات  
آن شرعاً مراعات عربیت حتی تشدید بقول مشهور بین العلماء  
و از جمله آنچه مراعات آن لازمست مراعات تمد متصل و اشمرده اند  
نه منفصل و از جمله است انحراف حروف از خارج منقول بتواتر  
پس مثل ضاد که مخرج او از اول حاقه لسان است و میاید آن از افسان  
اگر انحراف شود از مخرج ظاهر که ما بین طرف لسان و طرف دینی  
از شنا یاست قواش باطل خواهد بود و ظاهر صحیح اینست که مراعات  
صفات مقرر در عربیه چون جهر و هس و استعلا و الجبا و  
و نظائر آن شرعاً واجب نیست بلکه از جمله مستحسناتست مگر  
آنکه غیر حروف بدون آن نشود و همچنان ترشیل بمعنی تبیین  
حروف بی مبالغه با حفظ و قوت و ادای حروف زیاده از اقل  
واجب از جمله مستحسناتست و وقف و عدم وقف ما دم که <sup>فقط</sup> <sub>فقط</sub>  
بر نظم حاصل باشد واجب یا قبیح نیست بمعنی شرحی آنچه قلم

انرا واجب یا قبح گفته اند معنی شرعی قصد نکرده اند چنانچه  
تصریح بان از محققان ایشان متعولست پس وقوف در مواضع  
وقف چون وقف بر نام پس حسن پس جایز تفصیلا که مقرر است  
ثرد قراء از مقوله مستحسن است انهمی کلامه اعلام مقام  
باب اول در بیان مخارج و لوازم آن بدانکه پیش از  
معرفت مخارج دانستن اقسام دندانها از جمله لوازم است تا هر  
حرفی که مخرج او داخل در آن دندان داشته باشد سهولت و آسایش  
تمام او شود بدانکه اقسام دندانها چهار است ازلی ثنایا که جمع  
ثنیه است و آن چهار دندانست از پیش دوازی بالا و دوازی پایین  
در و نیز رباعیات که جمع رباعیه است و آن نیز چهار دندانست  
دوازی بالا و دوازی پایین از چهار جانب ثنایا سیم رباعیه  
که جمع رباعیه است که از آن دندان نیش گویند و آن نیز چهار  
دندانست دوازی بالا و دوازی پایین از چهار طرف رباعیات  
چهارم را اخر اس که جمع اخر است و آن بر سه قسم است  
اول ضواحک که جمع ضاحک است که در وقت خند نمایان  
میکرد و این چهار دندانست دوازی بالا و دوازی پایین از چهار جانب  
انیاب در و نیز طولحن که جمع طاحن است که از آن دندان آسیا گویند

چون غذایان نرم میشود ازین جهت طواحن کوبیند و آن دوازده  
دندانست شش از بالا و شش از پایین از چهار جانب ضوحت  
از هر جانب سه سیمه نواجده جمع ناجده است که از دندان  
عقل کوبیند که قریب به بیست سالگی تا سی سالگی میرون آید  
و آن چهار دندانست دوازده بالا و دوازده پایین از چهار جانب  
طواحن چون از میان اقسام دندانها که از جمله او است نافع  
شد شروع میشود و در بیان مخارج بدانکه مخارج جمع مخرج است  
و مخرج مکانی را کوبیند که حرف از آن نولد کند و حروف نجھی  
بر وجه اصح بیست و نه است و بنا بر قول اصح مخارج حروف هفتاد  
است اول ابتداء حلق است از جانب قصبه شش و آن مخرج  
همزه و هاست دوم میان حلق است و آن مخرج عین و هاء  
سهلترین است سیمه آخر حلق است و آن مخرج غین و خاء  
بجهتین است و آن شش حرف را حلقی کوبند چهارم اول  
بیخ زبانست با آنچه برابر است از حنک علی و آن مخرج  
قافست پنجم نیز بیخ زبانست لیکن بعد از مخرج قاف ابتداء  
فاصله با آنچه برابر است از کام بالا و آن مخرج کافست و این  
دو حرف رطوبی کوبند و طهات آن گوشت پارچه ایست که

از بیخ زبان بجانب حلق او بزانت که بفارسی از لاملاره گویند  
اما قافرا غاصمی گویند و کاف و عکدی و غلصه اول  
لهاث و گویند که بجانب حلق است و عکده آخر لهاث را می نامند  
که بجانب هز است ششم میان زبانست با الفچه برابر است  
کام بالا و آن مخرج جیم و شین نقطه دار و یای غیر مدئیست و این سه  
حرف را شجری گویند و شجر اینچا مراد کشادگی هز است هفتم اول  
کناره زبانست که انرا حاقه گویند از جانب چپ یا راست با الفچه  
برابر است از دندانهای اضر اس و آن مخرج ضاد معجمه است و این  
حرف را ضرسی و حاقنی گفته اند و حاقه کناره زبانرا گویند و بعضی  
شجری میدانند هشتم آخر پیلوی زبانست با الفچه برابر است  
از بیخ دندانهای بالا و آن مخرج لام است نهم سر زبان  
نزدیک مخرج لام با الفچه برابر است از بیخ دندانهای  
بالا و آن مخرج نون است دهم سر زبان است بعد از  
مخرج نون باندک فاصله با الفچه محاذی و لیست از بیخ  
دندانهای بالا و آن مخرج راء بی نقطه است و این سه حرف را  
لثوی گفته اند و بعضی لثوی و زلفی میدانند و لثه گوشت بن  
دندانرا گویند و زلفی کناره و قیری هر چیزی را می نامند یازدهم سر زبان

با پنج دندانهای شایای علیا و آن مخرج طام فی نقطه و ذال  
بر نقطه و تاء مشنات فوقانی است و این سر حرف را طعی گویند و قطع  
سقف دهن و شکنهای کام بالا است و آن در هر نیزه سزبان است  
با سرد و دندان پیش بالا و آن مخرج ذال و طاء معجتین و تاء  
مشکله است و این سر حرف را ذالقی گفته اند و بعضی فرقی  
و اثنوی میدانند معنی ذلق و لشه مذکور شد سینه هر سر  
زبانست با سرد و دندان شایای سفلی و آن مخرج سین ممله  
و صاد ممله و زای معجه است و این سر حرف را اسلی خوانند و اسله  
باریکی سزبانست چهارم سرد و دندان پیش بالا است با  
شکم لب پائین و آن مخرج فاست پانزدهم میان دو لبست و آن  
مخرج واو غیر مدی و باء موّده و میم است اما با از تری لبخند  
و میم از خشک لب و در واو لب نیک مقبوض نکرده و این حرف را  
شفوی گویند شانزدهم هوای فضای ده است و آن مخرج الف  
و واو مدی و باء مدی است و این سر حرف را هوای وجودی  
خوانند هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنچه او  
بیرون آید و آن مخرج نون و میم است در حال انقباض با غنچه با ادغام  
با غنچه را از غنچه او از لبست که در دهان پیچیده شود بدانند از لب

و طریق در امتحان دانستن مخرج است که آن حرف را ساکن کنند  
و همزه مفتوحه در اول آورند و مکرر بان حرف تکلم  
کنند تا در مخرج خود قرار گیرد مثل اب و ات و اث علی هذا لقیاس  
الاحرف مد که امتحان در ایشان ممکن نیست زیرا که ایشانرا  
مخرج معینی نسبت بآب و غیره در بیان صفات حروف بدانکه  
صفات که ضدیت با یکدیگر دارند ده اند هر پنج صفت ضد  
پنج صفت دیگر اند هم ضد جهر شدید ضد رخوه استعلا  
ضد استفال طباق ضد انفتاح اند لاقضدا صمات همس  
در لغت او از خفی و ضعیف را گویند چون حروفی که صفت  
همس دارند در مخرج خود ضعیف میشوند و او از در محل تکلم  
بایشان ضعیف میشود و جریان بهم میرسانند تا آنکه در  
منقطع میگردد از این جهت حروف را هموسه نامیده اند و  
حروفی که متصف بصفت همسانند مجتمع اند در ترکیب فحش  
شخص سکت و باقی حروف هم صفت جهر دارند و جهر در  
لغت او از بلند را گویند و چون حروفی که صفت جهر دارند در  
مخرج بلند میشوند و در محل تکلم بایشان از بلند میشود و سبکی  
بهم میرسانند از اینجهت این حرف را مجهوره گفتند و حروفی



که متصف بصفات چهارند فوزه اند آماج در نرض  
طاطاع غغ ق ل م ن وی ل ف شدید در لغت سخن را گویند  
چون حروفی که صفت شدید دارند در مخرج خود سخت میشوند  
از اینجهت این حروف را شدید گفته اند و حروفی که متصف بصفات  
شدید اند مجتمع اند در ترکیب با جد قط بکت و بقی حروف  
هم صفت رخوه دارند و خواه در لغت سستی را گویند چون  
حروفی که متصف بصفات رخوه اند بسستی از مخرج خود  
ادام میشوند از اینجهت این حروف را رخوه گفته اند و حروفی که متصف  
بصفات رخوه اند بیست و یک حرفند ش ح خ ذ ز ن ر ش  
ص ض طاع غ غ ق ل م ن و ه ی الف و اکثر از علمای  
قرائت پنج حرف را از شدید و رخوه اخراج کرده اند زیرا که  
نه چنان در مخرج خود سخت میشوند که از شدید باشند  
و نه چنان سست میشوند که از رخوه باشند پس ایشان را  
شدید و رخوه نامیده اند و در وقتی که خواهند بیان صفت  
حروف کنند نه نسبت به شدید میدهند و نه بر رخوه  
ایشان را مابین شدید و رخوه می شمارند و آن پنج حرف مجتمع  
اند و ترکیب آن پنج که عبا و شاز لام و میم و نون و راه عین است

استعلا در لغت طلب بلند و کردن است چون حروفی که صفت  
استعلا دارند زبان در محل تکلم بایشان میل بکام بالا میکند  
از انجمله این حروف را مستعلیه نامیده اند و حروفی که متصفین  
بصفت استعلا اند مجتمع اند در ترکیب خمس ضغط و طو و یاقه  
حروف هم صفت استفال دارند استفال در لغت طایفه است  
کردنست چون حروفی که صفت استفال دارند زبان در محل  
تکلم بایشان میل بکام پائین میکند از انجمله این حروف را مستغلیه  
مینامند و حروفی که متصف بصفت استفال ندیست و دو  
حرف اند اب ت ث ج ح ذ ز س ش ع ف ک ل م ن و هر یک  
الف طباق در لغت طبق کردن و پوشانیدنست چون حروفی  
که صفت طباق دارند زبان در محل تکلم بایشان کام بالا را می  
پوشانند از ان جمله مطبقه نامیده اند و حروفی که صفت  
الطباق دارند مجتمع اند در ترکیب خمس طظ و غیر این چهار  
حرف هم صفت انفتاح دارند انفتاح در لغت کشود  
و جدا شدن است چون حروفی که صفت انفتاح دارند  
زبان در محل تکلم بایشان از کام بالا جدا میشود از انجمله  
منفحه نامیده اند و حروفی که متصف بصفت انفتاح اند

بیت و پنج حرفند اب ت ث ج ح خ د ذ ز س ش ع غ  
ف ق ک ل م ن و ه ی الف ت ث ک ی ا ق ر د لغت تیزی و سبکی است  
و کناره هر چیزی را نیز زلق گویند چون حروفی که صفت اول  
دارند بجهت سبکی از مخارج خود را می‌شوند از آن جهت مزلفه  
گفته اند و حروفی که صفت اول را دارند مجتمع اند در ترکیب  
فقرن اب غیر این شش حرف صفت اصمات دارند اصمات  
دولت کرائی و منع است یعنی منع است صغیر و با عی مجرب و  
خماسی مجرب که همه حروف و حروف مصممه و هیچ یک از حروف  
مزلفه در او نباشد و از آنست که اهل لغت عجمی و عربی را  
عجمی گفته اند و چون حروفی که صفت اصمات دارند کرای و  
سنگین از مخارج خود را می‌شوند از آن جهت با عی و فرامصمته  
گفته اند و حروفی که متصف بصفات اصمات اند بیت و سه  
حرفند اب ت ث ج ح خ د ذ ز س ش ص ض ط ظ ع غ ق ک ل م  
و ه ی الف اگر چه جهت تمامی عدد بیت و نه حرف الف نیز  
در صفات ذکر شده اما استادان این فن الف را اخرج کرده اند  
و گفته اند الف تابع ما قبل خود است و صفاتی که ضدیت با  
صفات ما تقدم ندارد و شش اول صغیر و و نیز لفظه ستر

تفشی چهارم این پنجم انحراف ششم است طاله صغیرم و لغت  
صحت کردن است که مراد صغیر کچشک باشد و مقصد اینجا صوت  
ضعیفی است که از بیخ دندانها بیرون آید و آن مخصوص صاده و سین  
و ز است قلقله در لغت جنیدن و حرکت دادن است و مراد اینجا  
حرکت حروفی است در مخرج که متصف بصف قلقله باشند و  
مجمع اند در ترکیب قطب جد تفشی در لغت افشا کردن و منتشر  
کردن است و مراد اینجا منتشر و پراکنده کردن است در  
مخرج خود که متصف باین صفت و آن خاصه شین است پس  
لین در لغت بمعنی نرمی است و مقصد اینجا نرمی را کردن حروف  
است از مخرج خود که متصف باین صفت باشند و آن مخصوص و او  
و یاء ساکنین مسبوق بفتحه است انحراف در لغت منحرف شدن و  
کردن است و مراد اینجا منحرف شدن و برگشتن حروفی است از  
مخرج خود که متصف باین صفت باشد و آن خاصه لام و و است  
استطاله در لغت طلبه و ازی کردن است و مراد اینجا دراز شدن  
حرفی است از مخرج خود که متصف باین صفت باشد و آن خاصه ضا  
و پس چنانکه گفته اند بر شید دراز میشود در مخرج خود که مخرج لام  
میرسد بدانکه هر حرفی از حروف هجته را پنج صفت است و بعضی را

زیاده بر پیچ نیز هست چنانکه مذکور میگردد همنه را پیچ صفت  
 جهر شدت استفعال انفتاح اصمات باو آتش صفتست جهر  
 شدت استفعال انفتاح انزلاق قلقله تا را پیچ صفتست جهر شدت  
 استفعال اصمات تا را پیچ صفتست همسرخوه استفعال انفتاح  
 اصمات جهر آتش صفتست جهر شدت استفعال انفتاح اصمات  
 قلقله تا را پیچ صفتست همسرخوه استفعال انفتاح اصمات  
 تا را پیچ صفتست همسرخوه استعمال انفتاح اصمات دان  
 شش صفتست جهر شدت استفعال انفتاح اصمات قلقله  
 دان را پیچ صفتست جهر رخوه استفعال انفتاح اصمات دان  
 شش صفتست جهر بین الشدة والرخاوة استفعال انفتاح انزلاق  
 انحراف زاو آتش صفتست جهر رخوه استفعال انفتاح اصمات  
 صغیر سین و آتش صفتست همسرخوه استفعال انفتاح اصمات  
 صغیر شین و آتش صفتست همسرخوه استفعال انفتاح اصمات  
 نقشی صا و آتش صفتست همسرخوه استعمال اطباق اصمات  
 صغیر ضا و آتش صفتست جهر رخوه استعمال اصمات  
 استطاله اطباق تا آتش صفتست جهر شدت استعمال اطباق  
 اصمات قلقله تا را پیچ صفتست جهر رخوه استعمال اطباق

اصمات عین ر ا یچ صفست جهر بین الشده و الرخاوة استقال  
انفحاح اصمات غین ر ا یچ صفست جهر بخوه استعمال انفحاح  
اصمات ف ا و ا یچ صفست همس بخوه استقال انفحاح انزلاق  
قاف ر اشش صفست جهر شدت استعمال انفحاح اصمات قلندر  
کاف ر ا یچ صفست همس شدت استقال انفحاح اصمات لام ر  
شش صفست جهر بین الشده و الرخاوة استقال انفحاح انزلاق  
اخراف میم ر ا یچ صفست جهر بین الشده و الرخاوة استقال  
انفحاح انزلاق نون ر ا یچ صفست جهر بین الشده و الرخاوة  
استقال انفحاح انزلاق و او و اشش صفست جهر بخوه استقال  
انفحاح اصمات لین ه ا ر ا یچ صفست همس نحو استقال  
انفحاح اصمات یا و اشش صفست جهر بخوه استقال انفحاح  
اصمات لین الف ر ا یچ صفست جهر بخوه استقال انفحاح  
اصمات با اسماء و بیان حروف مرقعه و مفتحه بدانکه حرف  
مستقله هر قیوق اند یعنی هر یار یک باید گفت و تفخیم هیچ  
یک نباید کرد مگر لام لفظ جلاله که الله و اللهم است هر کاه  
بعدا ز فتحه یا ضم و واقع شود جمیع قراءت تفخیم کرده اند مثل  
ان الله و رسول الله و اللهم و اگر بعد از کسره واقع شود هر

قراءه ترقیق کرده مثل بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ و مکرر اء مفتوح یا مضموم مثل  
رَحْمَةً وَرِزْقًا یَا رَسَاکُنْ ماقبل مفتوح یا ماقبل مضموم خواه  
در اصل ساکن باشد یا در حال وقف ساکن کرده مثل الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
و الْقُرْآنِ و بِیْرٍ یا ساکن ماقبل ساکن مفتوح یا مضموم مثل الْبَحْرِ  
و الْمَکْرَمِ درین صور مذکوره علماء قرآئت نفخیم کرده اند و اگر راء  
مکسور باشد مثل رِزْقٍ یا ساکن باشد و ماقبل مکسور مثل فِعْوٰنِ  
یا رَسَاکُنْ باشد و ماقبل راء ساکن باشد اعم از آنکه ماقبل یا مفتوح  
باشد یا مکسور باشد مثل خیر و قد یرودین چند حالت هم قراءه راء  
و ترقیق کرده اند و مکرر اء ساکن ماقبل مکسور که کسر غیر اصل باشد  
مثل ارجع و ارجعوا یا کسر منفصل باشد مثل الذی اتقنی و اتم از تابوا  
یا بینی اربک معنای راء ساکن ماقبل مکسوری که کسر او اصلی  
باشد اما بعد از رایی واسطه در کلمه که راست حرف است تعلا واقع  
شده باشد و آنچه حروف است تعلا سبعة در کلمه و اگر ماقبل کسره  
اصل واقع شده در قرآن مجید سلسلت صاد و طاقان صاد  
در سه موضع از صَادَ الْمَن جَارِبُ اللّٰهِ در سوره توبه و مِر صَادًا  
للاطغین در سوره عم و لِیَا الْمِر صَاد در سوره الفجر و طاد در  
یکه وضع فی قرطائس فلسوف در سوره انعام و قاف در وضع

من کل فرقه در سوره توبه و فکان کل فرق در سوره شعرا و درین  
صورت مذکوره همه قرآء تفخیم کرده اند الا در کل فرق که خلاف  
نسخه بعضی بتفخیم خوانده اند بنا بر اصل قاعده که بعد از ا حروف  
استعلا واقع شده و جمعی ترقیق کرده اند بنا برین که وادریان  
در کسر واقع شده و حروف مستعلیه همه مفخم اند و ترقیق گفتن  
مصححین را جایز نیست و آنچه منصف بصفه تطبیق تفخیم  
بیشتر باید کرد و بدانکه الف در تفخیم و ترقیق تابع ما قبل خود است  
پس اگر بعد از یکی از حروف استعلا واقع شده باشد مثل و عملوا  
الصلوات الف نیز مفخم میگردد یعنی تفخیم در حروف استعلا زیاد  
باید کرد تا جهت الف نیز تفخیم بجا آورده باشد و اگر بعد از حرف اول متفان  
واقع شده باشد مثل ما لک یوم الدین الف نیز ترقیق میشود یعنی  
ترقیق در حرف استغالی بیشتر باید بجا آورده تا جهت الف نیز ترقیق  
کرده باشد و اگر بعد از راء مفتوحه باشد مثل رازق یا بعد از لام  
جلاله واقع شده باشد بشرطی که ما قبل مفتوح یا مضمووم باشد  
مثل ان الله و وجه الله و اللهم درین حال نیز الف مفخم خواهد  
بود و حروف مجهوره با هم و شدیدت باشد بجای باید آورد  
خصوصا قاف که اگر چه شدیدت بجای نیارند بخین شود



و کاف را که شدت بجای نیاوردند کاف فارسی شود و حروف مطبوعه  
را الطباق بجای باید آورد خصوصاً صاد و طاکه اگر اطلاق نکند صفا  
ببین و طابنا بدل شود و ناچار است از ابقاء صفتنا طباق طامثل  
أحطت و ببطت و قرظتم و قرظت و در ابقای صفت استعمال قاف  
در کلمه الم تخلفکم من ماء معین در سوره والمرسلات و در زینبا  
ان خلاف کرمه آند هر دو و وجه الاختیار نموده اند و در هاب و اب  
یعنی ترک اولی است یعنی ترک کند صفت استعمال قاف از بین  
کلمه و حروف صغیر را صغیر بجای باید آورد تا بحال از مخرج خود ادا  
شوند و حروف قلقله را قلقله بجای باید آورد گاهی که ساکن  
باشند و اگر مسکون و قفنی باشد قلقله زیاده باید کرد مثل یقتلون  
و من باق و بطهرون و الاسباط و ربوة و الاسباب البهیدین و ریح  
هیج و یدخلون و بیس للمهاد و حروف مخرف صلاحیت تکرار  
داند خصوصاً گاهی که مشدد باشد مثل الرحمن الرحیم و تکرار  
لحن است پس ناچار است حنا از نمودن ازان و لام را نیز نیکو آید  
باب چهارم در بیان احکام نون ساکن و تنوین بدانکه نون ساکن  
و تنوین هر گاه بحروف مجازینند محکوم بجهار حکم کند نون ساکن  
و در غام و قلبی و خفا اظهار ظاهر کرد دست مراد اینجا ظاهر کردن نون

ساکن و تنوین است نزد حروف حلق و حروف حلق شش است و هم  
ع ح غ خ مثل یثون و من امن و عذاب الیم و ینهون و ان هذا  
و قوم هاد و انعمت و من عمل و حکیم علیهم و انحر و من حصیه  
تحمید و فسینغضون و ان یکف غنیا و اجر غیر معنون و التخنفة  
و من خسفنا و مقیم خالدین و انظر هار نزدیک حروف جهه بعد مخرج  
ایشانست بمخرج نون از غام پنهان کردن شیء در شیء دیگر است  
و مقصد اینچنانچه آن کردن نون ساکن و تنوین است نزد حروف  
یرملون و حروف یرملون شش است ی ر م ل و ن در لام و را  
بی غنه و در باقی با غنه و غنه اواری را گویند که در دماغ پیچیده  
شود مثل مزیشاء و یومئذ یصدعون و من ربهم و غفور رحیم  
و من ماء مهین و من لدن و هدی للمتقین و من وال و غشاق  
و لهم و من ناصرین و حطة نغفر لکم و ادغام ترما اینحروف بواسطه  
قرب مخرج ایشان است بمخرج نون و عدم غنه در لام و را بجهت شدت  
قرب ایشانست و اگر نون ساکن با او و یا یاء در یک کلمه جمع شوند و  
در قرآن عظیم در چهار کلمه است و او در دو موضع یکی فنون  
و دیگری صنوان و یا نیز در دو موضع یکی الدنیا و دیگری بنیا  
انظر هار باید بخورد زیرا که اگر ادغام کنند هشتیه بمضاعف شود و کلمه

بدل کردنست و مراد اینجا بدل کردن نون ساکن و تنوین است  
بیم نزد با مثل اتبناهم و کمن باء و سمیع بصیر و در این هنگام که  
نون ساکن و تنوین منقلب بهمیم کردند اخفاء با غنچه بجای باید  
اورد زیرا که مهم مواخی نون است در غنچه و صفت جهر و استفال  
و انفتاح و انزلاق و ایضا مشا و ک باست در مخرج و جهر و استفال  
و انفتاح و انزلاق و بعضی از استادان گفته اند که چون نون و یاد  
یکدیگر واقع شده اند و بعد و قریب مخرج تا بجای نماندند که اظهار  
و ادغام تواند بود از آنست که بدل بهمیم کرده اند اخفاء پوشانیدن  
مقصد اینجا پوشانیدن نون ساکن و تنوین است نزد حرف اخفاء  
و ان ت ت ج د ذ ز س ش ح ض ط ظ ف ق ک مثل انت و  
ومن تخمها و جنات بحری و علی الحنث العظیم و من ثمرة و قولا  
ثقیلا و انجینا و من جنات و غنقا قاجزاء انداد و من دایره  
و کاسادها قوا و اندرتام و من ذریة و کیلاد ذریة و انزلی و من  
زکیتها مبارکة زینون و تنسون و من سندس و خالصه سائفة  
و یشر و من شاء و صبار اشکورا و انضرا و من صلصال و محکا  
ضمررا و منضود و منضعف و کلاضربنا و یقطار و من جین و  
صعبا طیبا و انضرا و من ظهیر و ظلالا ضلیلا و انفسکم و من فضل

و یوتا قارهین و انقد که ومن قال و رزقا قالوا و منکم من کان  
و ملکا کبیرا و اخفای نون ساکن و تنوین نزد این حروف بمقتدا  
قرب بعد ایشان باشد پس هر چه اقرب باشد اخف بود و از جهت  
ان نون را نزد این حروف اخفا کنند که نه همچون حروف حلون  
بعد مخرج دارند که اظهاری باشد و نه همچون حروف ین ملون قرب  
مخرج دارند که ادغام باشد پس میان اظهار و ادغام باشد و  
در حال اخفا غنة لازم باشد و همچنین از قراءت قرآنی غنة نگردند  
بدانکه میم مشدد و نون مشدد هر جا واقع شوند غنة باید کرد  
مثل ان الله و الجنة و الناس و عم و لیتا و مما و میم ساکن هر کجا  
بجروف هجا رسد محکوم بسند حکم میگردد بنزد بابنا بر قول اخخ  
اخفاء با غنة مثل انبئهم باسمائهم و قلوبکم به و نیز میم ادغام  
مثلین مثل هل علمتم ما فعلتم یوسف و نزد باقی حروف باظهار  
ما ذریش و او و فاشد و اظهار است مثل علی قلوبهم و علی  
سهمهم و باوهم فهم غافلون باب پنجم در بیان ادغام بدانکه  
ادغام برد و نفع بود کبیر و صغیر ادغام کبیر است که هر یک از  
متماثلین یا متقاربین یا متجانسین که یکدیگر برسند و  
مرد و متحرک باشند اول نشاکن کنند و در ثانی ادغام کنند

و این در قراءت ابی عمر و یعقوب است و عاصم ازین جلد در دو کلمه از غام  
کنند یکی در کلمه ما سکنی در سوره کهف که اصل او ما مکنی بود  
نون اول ساکن کردند و در دو ماد غام کرده اند و بیک نون مشدّد  
نوشته میشود و موضع دیگر لاتامتا در سوره یوسف و در لاتامتا  
اشمام لازم است و اشمام درین موضع بهم آوردن بهم است بعد  
از اسکان و بنا بر اشمام ادغام لاتامتا ناقص باشد و اصل این  
کلمه لاتامتا بوده نون اول ساکن کردند و در دو قسم ادغام کرده اند  
و صورت کتابة بیک نون مشدّد نوشته میشود ادغام صغیر  
انست که اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین ساکن باشند  
در دو قسم ادغام کنند و این بر دو قسم است یکی متفق علیه دیگری  
مختلف فیها متفق علیه ادغام دو مثل است که اول ساکن  
باشد خواه در یک کلمه باشند مانند بید و کلمه الموت و چه  
و خواه در دو کلمه مثل فاضرب به واضرب بمصالح الحجرو  
و بحت نجاتهم و فی قلوبنا مرض الا انک اول حرف مد باشد  
که درین هنگام ادغام نیاید کرد زیرا که در حرف مد یک لغز  
مد طبیع لازمست ادغام و مد ضد هم اند مثل فی یوسف  
وقالوا هم اما اگر اول حرف لین باشد نیز ادغام باید کرد

مثل حصوا و كانوا و ياء ليعني در قرآن عظیم بیاوردن رسیده و  
از جمله متفق علیه است در غام ذال از در ذال و ظا مثل آن  
ذهب و انظروا و ذال قد در ذال و تا مانند قد در خلو و او قد  
تبین اگر چه در اکثر کتب معتبره ذکر ذال قد شده اما مراد آن  
است نه لخص تا آنکه ذال عیده تم و حصده تم و کدت و مانند  
اینها داخل باشد و تاء تائید ساکن در ذال و ذال و ظا مثل کانت  
تائیدهم و اجیبت دعوتکم و قالت طائفة و طار و تا مثل  
احطت و بسطت و فرطت در اصطلاح قراء این ادغام مجازین  
گویند و ادغام مثلین آنست که دو حرف مثل بیکدیگر بهم برسند  
چنانکه ذکر شد و ادغام متقاربین آنست که دو حرف که مخارج  
ایشان بیکدیگر نزدیک باشد بهم برسند مثل لام و نخلتکم  
در سوره و المرسلات لیکن در ابقاء صفت استعلاقات و ابقا  
ان خلافت و هر دو وجه هم اولست ذهاب و الاست یعنی ترك  
ابقاء صفت استعلاقات نماید و لام بل و هل و قل در لام  
و در مثل بل تا یذوقوا و بل و بکم و قل لهم و هل کم و لفظ هل  
در قرآن عظیم بر آن رسیده و از جمله ادغام متفق علیه است الف  
لام تعریف و این الف لام شمسی مینامند و آن چهارده حرفند

که الف لام در ایشان ادغام میشوند ت ث ذ ز هر سه شش ص ض  
ط ظ ل ن و چهارده حرف دیگر اند که الف لام در ایشان ادغام  
نمیشود و ان الف لام را در آن هنگام الف لام قری گویند چون مکا  
ان بود ذکر ان نشد و از مختلف فیها پنجاه مورد روایت ادغام  
کرده تا در ذال دو کلمه بیست و نه در سورۀ و با و در صیم و در لفظ  
ارکب معنادر سورۀ هود و نون طسم دو کلمه را در صیم و اینچوبیک  
روایت کرد روایت بکر است ادغام نموده نون پس را در و او و القرآن  
و نون آن و القلم را در و او و العلم و ذال را در تا در باب خد و فتح  
مثل اخذتم و اتخذتم و در باقی مسائل مختلفه اظهار کرده و امثله  
مختلف فیها که عاصم هم در روایت ادغام نموده برین وجه است  
وان ذال اذ است نزد شش حرف تا و جیم و ذال و ذ او سین  
و صاد مثل اذ تبرء و اذ جاء کم و اذ دخلوا و اذ زین و اذ سمعتم  
و اذ صرفنا و ذال قد نزد هشت حرف جیم و ذال و ذ او سین  
و شین و صاد و ضاد و ظا مثل لقد جاء کم و لقد ذرنا و لقد  
زینا و لقد سمع الله و قد شغفها و لقد صرفنا و لقد ضل لقد  
ظلمک و تا تا نیت ساکن نزد شش حرف ثاء و جیم و زاء و سین  
و صاد و ظا مثل کذبت ثور و نضجت جلودهم و خبت زردناهم

وانبت سبع سنابل وحصرت صد ورهم وكانت ظالمة ولام  
صل نزد سحرف تاء و ثاء ونون مثل هل تمام وهل ثوب وهل  
نبتكم ولام بل نزد هفت حرف تا و ز ا و سين و ضا و ط و ظا  
ونون مثل بل تايتهم وبل ذيرن وبل سوات وبل ضلوا وبل  
طبع الله وبل ظننم وبل نحن وباء ساكنه نزود و حرف فاقيم  
مثل لم ينب فاولئك و اركب معنا وپيشتر مذکور شد که عاصم  
این لفظ را بهر دو روایت ادغام کرده و بعد از آن من يشاء در اخیر  
سوره البقرة عاصم این کلمه را ادغام ننموده و فاء ساکنه نزود یاد کرد  
کلمه مخفف بايم در سوره سبأ و ساکنه نزود لام مثل و اصبر لحکم  
هر جا واقع شود و لام مجزوه نزود ال مثل يفعل ذلك هر جا باشد  
و ال ساکنه نزود تا و ان در دو موضع است در سوره آل عمران مثل  
من يرد ثواب الدنيا و من يرد ثواب الآخرة و ذال ساکنه تا مثل  
فنبذتها در سوره طه و عذمت در سوره عاف و در خان و ثاء ساکنه  
نزود و حرف تا و ذال مثل لبثت و ارضتموها هر جا بیاید و یاء  
ذالک این لفظ را عاصم ادغام کرده چنانکه ذکر شد و ال ساکنه  
ما فوقی در ذال در یک موضع در اول سوره مریم مثل کسب  
ذکر وجه باب ششم در هاء کنایه وها کنایه هر هائست که ضمیر



مفرد مذکر و غایب باشد مثل بروله و فیر بدانکه نزد قراء حال  
تلفظ معتبر است نه صورت کتابت که بسیار چیز هست که ذکر  
خطا هست که در تلفظ نیست پس انرا اعتباری نیست در حال  
تلاوت مثل الف تان و او او لک و بسیار چیز هست که در کتبا  
نیست اما در لفظ هست مثل واود و یلون و تاون و یستون  
و وری که در کتبا بتربیک و او نوشته میشود و در تلفظ بدو  
و او خوانده میشود و هاء کنایه نیز از این قبیل است که در بعضی  
حالات و اواصل میکنند و مراد از وصله اینجا اشباع حرکت است  
یعنی اگر هاء ضمیر مضموم باشد مثل که و اوی قولد کند و اگر  
مکسور باشد مثل بر یاتی قولد کند و بیاید دانست که هاء ضمیر  
محرک و بیحکم کرد و اول هر گاه ماقبل و ما بعد هر دو محرک  
باشد مثل بران و که ذریه جمیع قراء متفق اند در  
صله انی و می هر گاه ماقبل و ما بعد هر دو ساکن باشد  
مثل فی اختلافاً و منه اسم نیز هم قراء متفق اند در عدم صلّه  
بیم هر گاه ماقبل محرک و ما بعد ساکن باشد مثل برانله  
نیز هیچکس صلّه نکند چنانچه هر گاه ماقبل ساکن باشد  
و ما بعد محرک مثل فیه هدی و علیه ان شاء هیچکس

صله نکند الا این کثیر و حفص که راوی عام است موافقت کرده  
بوی در لفظ فیه ما نادرسوره فرقان و کلمه برضه کم در سوره  
زمر نیز از جمله است زیرا که اصل او برضاه بوده بسبب حرف  
شیر طالف منقلب زیرا افتاده برضه شد پس عام در لفظ  
صله نکند بدانکه بعضی از احکام مذکوره در بعضی از الفاظ  
مخصوصه جاری نیست مثل توره و نصله و نوله و یونه و  
احوال هر یک از این کلمات در جای خود ذکر خواهد شد  
و هاء نفقه در سوره هود و شور خمیر نیست بلکه از اصل  
کلمه است پس در او صلّه نیاشد و هاء لریزه و لم تلته خواه  
بصیغه غیبت و خواه بصیغه خطاب هر جا واقع شود هاء ضمیر  
نیست بلکه از اصل کلمه است پس درین مواضع صلّه نیاشد  
همان در بیان حروف مد و طریق آن بدانکه حروف مد سینه  
الف ساکن ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن  
ماقبل مکسور الف قال و واو قال و اویاء قبیل و مثال هر یک در  
و کلمه او ذینا و سبب مد و است همزه و سکون پس هر گاه حرف  
مد و سبب مد هر دو در یک کلمه جمع شوند مثل جاء و سوء  
و جی آنرا مد متصل واجب خوانند و اگر حرف مد در کلمه باشد

وسبب رکاب و بکار مثل با اتزل و قالوا امثا و فی انفسهم انراعد  
منفصل سنت خوانند و آنچه علماء قرائت ذکر کرده اند مد داده  
نوع قرار داده اند طبیعی و غیر طبیعی عبارتست از امتداد  
که حاصل شود از ذات حروف مد بقدر تلفظ یا نشان  
بدون سبب چنانکه گویند قال و قالوا و قيل و انرا استادان این  
علم یک الف مد تقدیر کرده اند و مقدار یک الف را مد طبیعی  
و ذاتی و اصلی گفته اند و مد غیر طبیعی عبارتست از زیاده ای که  
امتداد و آن زیاده مد غیر طبیعی و فرعی و عرضی گویند و قصر  
عبارتست از ترکان این زیاده و ایبقاء مد طبیعی و زیاده امتداد  
را بدست زسبی و سبب لفظی باشد یا معنوی و سبب  
لفظی و چیز است همزه و سکون که بعد از حروف مد باشد  
اما سبب هرگاه همزه باشد خالی از آن نیست که مقدم باشد  
بر حروف مد یا مؤخر پس اگر مقدم باشد بر حروف مد امر و اگر  
و ایما نامداد و مخصوص است بقرائت نافع و اگر مؤخر باشد  
از حروف مد خالی از آن نیست که مجتمعند در یک کلمه یا نه  
پس اگر مجتمع باشند مثل جاء و شاء و عن سوء و ان تبوء  
و سبی و حی و انرا متصل و لجب خوانند چنانکه گفته شد و قصر

در اینجا جایز نیست ولیکن قراء بعضی نسبت به بعضی فریاده و کرده  
کنند و عاصم مقدار چهار الف مد کند و اگر هضم با حرف مد مد  
دو کلمه باشد مثل **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** از امد و متصل  
معینت و جایز خوانند و ذکر آن کرده شده و بعضی از قراء در این مد  
قصر کرده اند و عاصم را نیز در اینجا چهار الف مد باشد و اما  
سبب هرگاه سکون باشد خالی از آن نیست که آن سکون لازم  
باشد یا عارض و هر یک از لازم و عارض مدغم باشند یا مظهر  
و سکون لازم مدغم و مظهر در هر دو حروف مقطعه و غیره مقطعه  
بسیاشند و حروف مقطعه حروفی را گویند که مرکب نباشد با  
حرف دیگر و آن چهارده حرفند و آن در اوایل سوره میباشند پس  
هر حرفی از آن حروف که پناه هجاء ایشان بر سه حرف باشد و حرف  
وسط حرف مد باشد و ثالث ساکن باشد مد باید کرده و آنچه از  
حروف مقطعه بر این وجه باشد مد در ایشان لازم باشد و آن  
هفت حرفند مجتمع در ترکیب **قَسْرٌ كَمَلٌ** و آنچه از این حروف بر  
صفت مذکوره نباشد مد در ایشان نباشد و آن مکتوبند و در  
ترکیب **رَهْ يَطْحُودُ** و حروف دیگر از این حروف که الف و غیره است  
اگر چه پناه هجاء ایشان بر سه حرفست و حرف ثالث ساکن است

تا چون حرف وسط حرف مذ نیست بنا بر آن در ایشان خطا نیست  
چنانکه تفصیل احوال هر یک درین مختصر مذکور میگردد و چون  
دانستن حروف مقطعه و خواندن آن خالی از اشکال نیست بنا  
بر آن لازم شد که حروف مقطعه را تفصیل مذکور کردیم و در اول  
شرح میشود بحر و قی که مد در ایشان لازمست و آن هفت حرفند  
چنانکه در ترکیب قشش کمال مذکور شد قاف در اول سوره ن  
و القرآن الحید میباشد و از آمد سکون لازم مظهر میگویند  
در اول سوره ن و القلم مذکور است و از آمد سکون لازم مظهر  
عینا مند بنا بر قرات حفص و مد سکون لازم مدغم میگویند بنا  
بر روایت بکر زیرا که او نون ماقوخی را در حال وصل در او ق  
القلم ادغام میکردند سیم در او ایل و در طسم دو کانه طس  
و جمسق و پس میباشد طسم دو کانه مد سکون لازم مدغم و طسم مد  
سکون لازم مظهر و جمسق مد سکون لازم مظهر و طس بنا  
بر قرات حفص مد سکون لازم مظهر و بنا بر روایت بکر مد سکون  
لازم مدغم زیرا که او نون ماقوخی پس را در او و القرآن در حال  
وصل ادغام میکنند کات و در اول سوره که بعضی میباشد و آنرا  
مد سکون لازم مظهر میخوانند صاد در اول سوره القصص و سوره

کهی بعض و سوره ص می باشد و از آمد سکون لازم مظهر  
مینامند میم در اوایل سوره الم مطلق و حوامیم می باشد و از  
مد سکون لازم مظهر میخواند کلام در اوایل سوره الم مطلق می باشد  
و کلام هر جا که میم بعد از او مکتوب باشد مثل الم اول سوره البقرة  
از آمد سکون لازم مدغم گویند و اگر میم بعد از او مکتوب نباشد  
مثل الم اول سوره یونس از آمد سکون لازم مظهر میخوانند و  
حرف الف که در اوایل سوره الم واقع است مد در او نباشد  
زیرا که حرف وسط حرف مد نیست و حرف عین که اول سوره  
کهی بعض و اول سوره حمسق واقع شده اگر چه بناء هجاء  
او بر سه حرف هست و حرف ثالث ساکن است اما چون حرف  
وسط حرف مد نیست بلکه حرف لین است در مد آن خلاف  
کرده اند اما چون اکثری از علماء قراءت حرف لین را جاری  
مجرای حرف مد میدانند و او مد میکنند و وجه دیگر آنست  
که در میان دو مد واقع شده از آنست که او را مد مجاوز گفته اند  
پس جهت قرار او مد طول و تقطع کرده اند و حرفی که مد  
در ایشان نیست پنج آنند چنانکه در ترکیب ذی یصح گفته شد  
راء در اول سوره الم و الم می باشد و اول سوره کهی بعض

و سوره طه مذکور است یا در ابتداء سوره که بعضی سوره  
یس میباشد طه در فاتحه سوره طه و اوایل سوره طهم دو کانه و  
طس میباشد حاد و اوایل سوره حوامیم مذکور است مثال سکون  
لا امر مدغم از حروف مقطعه مثل الم والمصر والمرحنا که گفته  
شد و از غیر مقطعه مثل دابة و انما اجزونی و لا الضالین و منا  
سکون لازم و مظهر از حروف مقطعه مثل میم الم والمصر و المسر  
و حروف ص و ق که هر یک در اوّل سوره ص و القرآن و اوّل سوره  
ق و القرآن است و از غیر مقطعه مانند الآن در دو موضع منا  
سکون عارض مدغم مثل قال لهم و التجم ملکت در قراءت است  
عمر و مثال سکون عارض مظهر مثل اول الالباب تشعیر  
و یوقنون و در سبب ساکن هر چه لازم باشد جمیع قرائت متفقند  
در بدان بطریق اشباع یعنی مذتمام و کسی در آن خلاف نیست  
و آنچه عارض باشد طول و توسط و قصر در آن جایز باشد از جهت  
اعتبار عارض و عدم اعتبار آن و رعایت جانبین و این سه  
گاهی باشد که وقت باسکان یا باشما مکرّمه باشند و اگر روم  
کنند بغیر از قصر جایز نباشد زیرا که روم حکم وصل آورد چنانکه  
استادان این فن گفته اند و در میان سخن چهار دانگ حرکت است

و باقی گذاشتن رود اندک آن پس در مثل کلمه فَتَعَيَّنَ در هَكَ  
وقف هفت وجه محتملست طول و توسط و قصر یا اسکان و  
طول و توسط و قصر یا اشمام و قصر یا روه و طول مراد مد تمام  
است که قدر آن بنا بر قرائت عاصم چهار الفست و توسط دو  
الف و قصر یک الف اسکان ساکن کردن و انداختن حرکت  
از آخر کلمه موقوف علیه که متحرک باشد اشمام مراد اینجا <sup>این</sup> بِأَنَّ  
لیه است بعد از اسکان تا اشاره شود بان که حرکت آخر کلمه موقوف  
علیه ختم است و مراد اینجا انداختن در حصص حرکت است  
و باقی داشتن یک حصص حرکت چنانکه گفته شد و اگر بجای مَدَّ  
مد حرف لین باشد که ان و او ساکن ماقبل مفتوح و بیا ساکن  
ماقبل مفتوح است پس که بعد از ایشان همزه باشد متصل در بِأَنَّ  
کلمه مثل سَوَّوْ و بِأَنَّ در حالت وصل بغیر از قصر نباشد الا و بِأَنَّ  
که بِأَنَّ نافست که او در حالت وصل طول و توسط کند و در بِأَنَّ  
وقف طول و توسط و قصر است از برای همه قراء و اگر بعد از ایشان  
ساکن باشد یا لازم خواهد بود یا عارض بر هر تقیدی بیامد غم  
خواهد بود یا منظم اما لازم مدغم در حرفت در قراءت این  
کثیره بِأَنَّ و بِأَنَّ از برای وی طول و توسط باشد و لازم



مظهر حرف غیر است در دو موضع در اول سور هدریم و ابتدا سور  
شوری جمیع قراء در آن طول و توسط کنند چنانکه گفت شد  
اما ساکن عارض در غم مثل اللیل لیا ساء و کیف فعلنا در  
قراء ثانی عمر و هر سه وجه طول و توسط و قصر در وی از برای  
وی جایز باشد رساکن عارض مظهر مثل واللیل و المیثب و  
والخوف و الظول و در حالتی که وقت با ساکن یا با شام باشد  
در آنچه اشما جایز باشد همان سه وجه طول و توسط و قصر  
از برای همه قراء جایز باشد اما سبب معنوی قصد مبالغه  
در نغی وان از برای حزه باشد مثل مدکرین در کلمه وما کنت  
بجانب لغزنی و ما کان الله لیعدبناهم و لا یزجون و لا یطون  
و مانند این الفاظ هر یک کلمه نغی باشد جهت مبالغه در نغی مد  
میکنند و ازین جمله است مد تعظیم در کلمه توجد مثل لا اله  
الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت که قاصران مد مفصل  
نیز اینجا مد کنند بجهت قصد مبالغه در نغی که سبب معنویت  
نه سبب لفظی که بعد از حرف مد همزه واقع است زیرا که از سبب  
ملحوظ ایشان نیست چون که قاصر منفصلند بدانکه هر کلمه سبب  
مد از صفت خود متغیر نشود خواه همزه و خواه ساکن مد قاصر

جایز باشد بنا بر اعتقاد ناگرون و اعتقاد ان پس هر گاه وصل کنند  
آل را اول سوره ال عمران را بلفظ الله که بعد از اوست در سیم آیه  
همه قراء مد و قصر کنند بنا بر عدم اعتبار بعارض و اعتبار ان  
و تحقیق درین مقام آنست که اگر اثر سبب باقی نباشد مثل ان  
جاء امرنا در قرآئت ابو عمر و آل الله در قرآئت جمیع قراء درین  
حال قصر اولی باشد و اگر چنانچه اثر سبب باقی باشد مثل  
فولاء ان کنتم در روایت برخی و قالون مد اولی باشد <sup>بنا</sup>  
در قرآن عظیم و فرقان کریم شش موضع است که همزه استفهام  
بالف لام تعریف جمع شده و ان کلمة الذکرین است در دو  
موضع در سوره انفصام و لفظ الان در دو موضع در سوره  
یونس و کلمة الله در دو موضع یکی در سوره یونس و دیگری  
در سوره نمل و در این مواضع مد لازم باشد جهت رفع القاء  
ساکنین و این مد را مد تفرقه و منقلب و تبدل گفته اند  
تفرقه جهت ان گویند که این مد تفرقه میکند میان همزه  
خبری و استفهامی زیرا در همزه استفهام مد میباید شد و در  
خبری منقلب تبدل جهت ان گویند که همزه خبری منقلب تبدل است و جمیع  
در این مواضع مد کنند اما هر متفقند در ابدال با مد و تسهیل کماله

یا قصر و تسهیل در لغت اسان گردانیدن است در اصطلاح  
قرء همزه را میان همزه و الف خوانند است هرگاه همزه اول  
مفتوح باشد و میان همزه و واو یا خوانند است هرگاه همزه  
اول مضموم یا مکسور باشد و عاصم را درین نوع مدنی چنانچه  
الف باشد و اگر چه شیخ جزری در کتاب فشر از برای عاصم  
از هر نوع از انواع مد که باشد سه الف ذکر کرده اما معمول  
در میان استادان از برای عاصم چهار الف مد است و تقدیر  
چهار الف نمودن خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند  
سما عیست از استاد کامل صاحب سلیقه باید شنیدند <sup>بعضی</sup>  
گفته اند بعد آنکشان معلوم میتوان کرد مثلا برای هر الف  
یک آنکشت عقد کنند نه بسیار از روی هستی که نه بسیار  
از روی سرعت چنانکه حد وسط و اختیار کند علی هذا  
القیاس و استادان گفته اند که هر جامدی باشد که طول  
و توسط و قصر در آن جایز باشد در طول چهار الف  
و در توسط دو الف و در قصر یک الف تقدیر میکنند و  
گفته اند در هر مدی که طول و توسط و قصر جایز است  
اگر حروف مد باشد مثل یومنون و نستعین طول و <sup>و</sup>

از توسط و توسط اولی است از قصر و اگر جای حرف مدح  
لین باشد مثل سَوْءٌ وَشَوْءٌ قصر اولی است از توسط و توسط  
اولی است از طول بَابُ هَشْتَمٍ در بیان اعوذ بالله گفتن  
و بسم الله خواندن بدانکه اعوذ بالله گفتن در اول تلاوت  
سنت است و بعضی بر وجوب رفتن اند و مستند شده اند  
باین کرمه فَاذْكُرْ آيَاتَ الْقُرْآنِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
اما اکثر بر آنند که سنت است چنانکه در کتب تفاسیر قصر صحیح  
بان شده و صیغری بدو صاحب اعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ  
الرَّجِيمِ است و اگر چه صیغره دیگر در آوردن رخصت آورده اند  
اعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعُوذُ بِاللَّهِ  
الرَّجِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعُوذُ بِاللَّهِ الرَّجِيمِ مِنَ  
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعُوذُ بِاللَّهِ الصَّمِدِ الْعَزِيزِ مِنَ الشَّيْطَانِ  
الرَّجِيمِ و اسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ اما اولی و انسب  
است که آنجا بصیغره اول کند چنانکه حضرت باری تعالی  
در سوره نحل ذکر کرده بنوعی که گذشت پس اگر چه صیغره قاری  
مسئمی باشد بلند باید گفت و اگر مسئمی نباشد باید بلند  
خواند امسند باید گفت و گفتن این مخصوص پنجاه یا عشر یا چهل

یا نصف جزوی یا جزوی یا اول سوره نیست زهرجا که شروع  
 بنا بر آن کند سنت است عود بالله گفتن و وقت بر او وصل  
 بجا آمدن از قرآن خواه بسم الله و خواه غیر بسم الله جایز است  
 بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم خواندن در ابتداء سوره از سوره  
 قرآنی ناچار است الا سوره توبه که نباید گفتن خواه ابتداء  
 کند و خواه وصل او را بسوره انفال زیرا که بسم الله از برای آنست  
 و در براه امان نیست چنانکه حضرت پروردگار جل و علا  
 شبانه میفرماید قَالَ لَوْ اَلْمَشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَزِمُوا مَنَاسِكَ  
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَاقْتَدَرْتُمْ اِنْ اَبَدْتُمْ اِيَّاهُمْ يَوْمَ يَخْسَى  
بِأَعْيُنِنَا یا جزوی یا نصفی یا جزوی از سوره قرآنی کند مخیر است در گفتن  
 بسم الله و ترك آن اما در اجزای براه ترك اولیست بدانکه  
 پیش قراءت سنت است که درده سوره بسم الله را وصل کند پنج  
 آنکه که سوره فَاتَخِرَ الْكُتَابَ اَنْعَامَ وَالْكَهْفَ وَالسَّبَا وَالْمُلْكُذ  
 باشد ششم سوره الانبياء هفتم سوره التجن هشتم الفجر  
نجم الحاقه دهم القارعه و نهم سوره است که وصل بسم الله را باقی  
 منع نموده اند بلکه قطع بسم الله را اولی میدانند اول سوره  
 محمد ص دویم و سیم و دو لا افسم چهارم عبر پنجم یل المطهرین

ششم که بکن هفتاد هکذا الشکاک و هشتاد و بیست و یک کل هفتاد هکذا  
ثبت ید ابی لیب و جمیع قراء متفقند که در اول سوره الحمد  
ابتداء بربیم الله باید کرد اما اختلاف میان دو سوره بسم الله  
گفتند او قالون که راوی نافع است و کسانی و عاصم و ابن  
کثیر چون از سوره فارغ شوند بسم الله میگویند و شروع بسوره  
دیگر مینمایند و باقی قراء و و در شرح کراوی دیگر نافعست و  
ابن حامر و ابو عمر و حمزه ترک بسم الله نموده اند چنانکه در کتب  
قراءت مکتوبست و جه و قراء تجايز دانستند اند قطع اخر سوره  
از بسم الله و وصل بسم الله بسوره آینده و هجتن وصل اخر  
سوره به بسم الله و وصل بسم الله بسوره و قطع اخر سوره از  
بسم الله و قطع بسم الله از سوره آینده و وجه اولی وجوه  
این سه وجه است اما وصل اخر سوره بسم الله و قطع بسم الله  
از سوره آینده این وجه نیز قرائت منوع است بآب تمام در میان  
احکام وقف و کیفیت آن بدانکه وقف در لغت بریدن و بستن  
کردنست و در اصطلاح قرائت بر این کلام است از ما بعد و در  
اینجا در مطلبست مطلب اول در احکام وقف بدانکه چون  
قاری را ممکن نیست که قصه را یا سوره را بیک نفس تمام کند

لا بد اختیار وقف باید نمود جهت استراحت نفس و حسن ابتداء  
بما بعد آن و وقف منقسم بچهار قسم میگردد تام و کافی و حسن  
و قبیح و وقف تام آنست که کلمه موقوفین علیه را تعلق بما بعد  
نباشد نه از روی لفظ و نه از روی معنی مثل وقف بر مالک  
یوم الدین و ابتداء بایاتک نعبد و وقف بر اولئک هم المفلحون  
و ابتداء بان الدین کفر و او تام از جهت آن گویند که سخن تمام  
است و مخاطب را انتظاری نیست پس در اینجا وقف توان کرد  
و ابتداء بما بعد توان نمود و وقف کافی آنست که کلمه موقوفین  
علیه را تعلق بما بعد باشد از روی معنی نه از روی لفظ مثل  
وقف بر نماز و نمازهم یففقون و ابتداء بر والدین یومنون و  
وقف بر و من قبیلک و ابتداء بر و بالآخرة و کافی از برای آن  
گویند که وقف در روی خوبست و مخاطب را کفایت ابتداء  
بما بعد آن جایز است و وقف حسن آنست که کلمه موقوفین  
علیه تعلق بما بعد داشته باشد از روی لفظ نه از روی معنی  
مثل وقف بر الحمد لله و ابتداء بر رب العالمین و حسن از جهت  
آن گویند که معنی مفهومیست در نفس الامر و وقف بر و  
حسن و مفید است اما ابتداء بما بعد آن بدون اعاده موقوف

علیه حسرت نیست مگر آنکه رؤسای باشد که در آن هنگام ابتدا  
بما بعد آن بدون اعاده موقوف علیه توان کرد بد آنکه وقف  
بر سر ایات سنت بود بنا بر روایتی که وارد شده از امام سید رضی رضی الله  
عنها که گفت حضرت رسول ص در حال قرائت بر سر هر آیه وقف  
می کرد و وقف قبیح است که بر کلمه وقف کند که معنی مفهومی است  
مثل وقف بر اسم از بسم الله الرحمن الرحیم یا بر ما لا اله الا الله یوم  
الدین و قبیح از جهت آن گویند که معنی مفهوم نکرده و فایده  
از آن وقف حاصل نشود و برین قسم وقف کردن جایز نیست  
مگر بضروریه مثل انقطاع نفس و تبیین وجوه قرائت و ابتداء  
بما بعد توان کرد بلکه اعاده موقوف علیه باید نمود و در قرآن  
عظیم هیچ جائز نیست که وقف واجباً شد و هیچ موضع نیست  
که وقف حرام باشد چنانکه در کتابین قرن مقرر است و اینکه  
علماء قرائت گفته اند که وقف بر فلان موضع جایز نیست مگر  
است که بدون اعاده موقوف علیه وقف نتوان نمود نه آنکه  
وقف مطلق نتوان کرد بلکه هر گاه اعاده موقوف علیه کند  
وقف توان نمود مطلقاً در کیفیت وقف بدانکه قضا  
در کلام عرب وجوه متعدد است اما معمول نزد قراء سید



اسکان و اشمام در روم انداختن حرکت آخر کلمه موقوف  
علیه است اگر متحرک باشد و این در کلیات ثلث جا نیست  
اشمام عبادت از اشاره بشفتین است بحکمت موقوف علیه  
بعد از آن که انرا ساکن کرده باشند پس فرق میان اسکان و  
اشمام بتحرک عضو باشد که ان خم شفتین است و از آنست  
که هر وجهی که در وقت با اسکان از طول و توسط و قصر جایز است  
در وقت با اشمام نیز جایز است و روم عبارتست از نطق بر بعضی  
از حرکت موقوف علیه و چون بعضی از حرکت هست حکم  
وصل دارد بغیر از قصر جایز نباشد و آنچه از استادان این فن  
استماع افتاده روم انداختن چهارده حرکت و باقی داشتن  
دود آنست و این مخصوص کسره و جر و رقع و ضم است پس  
در رقع و نصب باشد و قول نانی که در رقع مشدد جایز داشته اند  
اعتباری ندارد و نزد قرائم روم و ناپسند است و رموزی  
که شیخ سبأوندی چهار وقف تعیین نموده شش است و ط  
ح رص لام علامت وقف لا نیست یعنی البسه وقف باید کرد  
که اگر وصل کنند در بعضی مواضع فساد در معنی بهم میرسد  
چنانکه جمعی از قرائم آنرا اندک در بعضی از مواضع وقف لا نه

گذشتن بیم کفر است هرگاه آن وصل از روی عمد باشد طاعت  
وقف مطلق است یعنی مقید بیک از لزوم و جواز و رخصت  
نیست و این وقف در جایی میباشد که آخر کلام باشد که قطع  
مستحسن و صواب باشد و اگر وصل کنند معنی فاسد نشود  
علامت وقف جایز است و مقصد از جایز اینست  
که میتوان ایستادن و میتوان گذاشتن اما ایستادن اولیست  
و علامت وقف مجوز است و مراد از مجوز آنست که ایستادن  
و گذاشتن هر دو مجوز کرده اند اما گذاشتن اولیست  
علامت وقف متخص است و مطلب از متخص آنست که اگر  
نفس تنگی کند رخصت وقف کرده اند و اگر نفس تنگی نکند  
رخصت وقف نموده اند لا علامت لا وقف است یعنی درین  
وضع وقف نباید کرد پس اگر لازم یا ایر باشد نیز وقف  
نبايد کرد و اگر وقف کند اعاده موقوف علیه باید نمود و اما  
اگر لازم بر سر این مکتوب باشد گذاشتن اولیست و اگر وقف کند  
نیز متخص است بنا بر حدیثی که از ام سلمه منقولست که حضرت  
پیغمبر ص بر سر هر امیر وقف مینمود پس اگر وقف بر این هر چند  
لا مکتوب باشد احتیاج با عاده موقوف علیه نیست بلکه ایستادن



و در بعضی مصالحت لفظ وقف در آخر او تا ثابت الحاق نمیکند  
فقره مینویسند و این وقف وقف هر دو و معنی امر واقع شده اند  
یعنی ایستادن اولیست از گذشتن و علامت قبل و وقت است  
یعنی در اینجا بنا بر قول بعضی وقف جایز است اما اولی  
وصلت قلا علامت قبل لا وقف است یعنی بعضی گفته اند  
که درین موضع وقف نیست صل علامت قدی وصل است  
یعنی در اینجا وقف هست اما وصل اولی است صل علامت  
الوصل اولی من الوقف است یعنی درین موضع اگر چه خصص  
وقف کرده اند اما وصل اولیست بنا برین معنی علامت صل  
وصلی بیکدیگر نزدیک باشند آن علامت وقف كذلك است  
یعنی هر وقتی که پیش ازین مذکور شده این وقف نیز همان حکم  
دارد بدانکه شش و هفت و هشت که قلعی بر وقف ندارد  
و اما در خصص مینویسند از برای فواید چند که ذکر آن درین  
مختصر کرده میشود همی خب عتب لب هم علامت پنج  
ایستای علامت ده ایست هر گاه کوفی و بصرد در عدد  
پنج آید و ده ایست قوف باشندها و یا نویسند و اگر خلاف باشد  
میان ایشان از برای کوفی همانها و یا بصورت پنج آید و ده ایست

مینویسند و از برای بصری جهت پنج آیه خب مینویسند و جهت  
ده آیه عبی مینویسند اما تب و لب هر دو علامت است ابتداء  
ایراند هر گاه اهل بصره متفق باشند در این علامت تب  
نویسند و اگر اهل بصره در این متفق نباشند علامت لب نویسند  
و گاه باشد که علامت پنج ایخ و خمس مینویسند و علامت د  
ایخ و عشر مینویسند اما آنچه معمولست در میان کتابت و بی  
راد و متن قرآن مینویسند و خ و خمس و ع و عشر هر کدام  
اراده کنند بر حواشی مصاحف مکتوب میگردانند با خط هم  
در میان رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بر آن بدانکه عاصم در  
حال وقف تابع رسم الخط است هر کلمه که بتاء طولانی نوشته  
شده باشد مثل رحمت و سنت و نعمت بتاء وقف میکند  
و اگر هم مکتوب باشد یعنی بتاء مد و ز نوشته شده  
باشد مثل *وَلِي نَعْبَةَ وَاحِدَةً* را بهما وقف میکنند و هر جا  
نظایر این در قرآن بنظر در آید برین وجه قیاس کن و دیگر  
کلمه کاین که تنوین آن بنون مکتوبست عاصم بنوز وقف  
میکند و ابو عمرو مجذوف تنوین وقف مینماید که گاهی باشد  
بدانکه طریق کیفیت رسم الخط چنانکه از استادان و علمای

این عن ابن سنیاء و در کتب معتبره قراوت در یاد دین برین وجه است  
اول تا د تا نیت بختک آنچه بتاء طولانی مکتوبت مواضع است  
که ذکر آن کرده میشود و باقی همه آنها مکتوبت کلمه رحمت در  
هفت موضع اول بی چون رحمت الله در سوره البقرة دویم  
ان رحمت الله قریب رسوره اعراف سیم رحمت الله و برکاته  
در سوره هود چهارم ذکر رحمت ربك عبده زکریا ذکر  
سوره مریم پنجم الی اثنا عشر رحمت الله در سوره زور و ششم  
بقسمون رحمت ربك هفتم رحمت ربك خیر همد و ذکر  
سوره زخرف کلمه نعمت در یازده موضع اول و اذکروا  
نعمت الله علیکم در سوره البقرة دویم و اذکروا نعمت الله  
علیکم اذکنتم در سوره ال عمران سیم امنوا اذکروا نعمت الله  
علیکم اذقم در سوره مائده چهارم نعمت الله کفر ایچم و ان  
نعمت الله لا یحصى و هاهم و در سوره ابرهیم ششم  
و بنعمت الله یکفرون هفتم یعرفون نعمت الله هشتم و اشکروا  
نعمت الله هر سوره نخل نهم و فی البحر بنعمت الله لیریکم  
صا یا نه در سوره لقمان دهم یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمت  
الله علیکم در سوره فاطر یازدهم و بنعمت ربک در سوره

والظور كلمة امرات هرجا که مضاف بزوجه باشد وان هفت  
موضع است اول و قال امرات عمران در سورة ال عمران دوم  
وامرات العزيز تراود سيم و امرات العزيز لان هر دو در سورة  
يوسف چهارم و قال امرأة فرعون در سورة قصص پنجم  
وامرات نوح ششم و امرات لوط هفتم و امرات فرعون هشتم  
در سورة تحریر کلمه سنث در پنج موضع اول سنث الاولين  
در سورة انفال دويم الا سنث الاولين سيم فلن نجد سنث الله  
مخو با پنجم اولن نجد سنث الله نبديلا هر سه در سورة فاطر پنجم  
وسنث الله التي در سورة غافر و پنجم در سورة فتح واقع شده  
سنث الله التي در او خلافت کلمه لعنت در دو موضع اول  
فنجعل لعنت الله على الكاذبين در سورة ال عمران دو سيم و  
الخامس ان لعنت الله در سورة نور کلمه معصيت در دو  
موضع اول و معصيت الرسول و اذا جاؤك ردو تم و معصيت  
الرسول و ثنا جا هر دو در سورة مجادله کلمه کلمت در پنج  
موضع اول و تمت کلمت ربك در سورة انعام دو و تمت  
کلمت ربك الحسنة در سورة اعراف سيم كذلك حققت کلمه  
ربك على الذين چهارم و ان الذين حققت عليهم کلمت

زبان که یؤمنون مردود رسوئ یونس بنجم وحقت کلمت زبان  
علی الذین کفر وادرسوره مؤمن که غافریز کوبند اما آنچه در رسوئ  
یونس و مؤمن است خلاف کرده اند کلمه قرت در یک موضع قرت  
عین در رسوره قصص کلمه ایت در یک موضع سریم ایت در  
سوره تخیم کلمه فطرت یک موضع فطرت الله در رسوره روم کلمه  
شجرت یک موضع ان شجرت الزقوم در رسوره دخان کلمه جنث  
یک موضع و جنث نعیم در رسوره اذا وقعت کلمه بقیت یک موضع  
بقیت الله در رسوره هود کلمه غیابت در دو موضع اول غیبت  
الجب یلتقطه روم و فی غیابت الجب او حیثا هر دو در رسوئ  
یوسف کلمه ایت در دو موضع اول ایت اللسانین در رسوئ  
یوسف دو روایت من ربّه در عنکبوت کلمه یا ایت در هر جا  
که واقع شود کلمه ذات در هر جا که ذکر کرده شود کلمه بدین  
یک موضع فهم علی بدین من ربه در رسوره فاطر کلمه ثمرات در  
یک موضع من ثمرات من احکامها در رسوره فصلت کلمه غرقات در  
یک موضع فی لغرقات منون در رسوره سبأ کلمه جمالت در  
یک موضع جمالت صفر در رسوره والمرسلات کلمه اللات در  
یک موضع افراتیم اللات والعزی در رسوره والنجم کلمه هیهات



در دو لفظیهات هیهات لما تو عدون در سوره مؤمنون  
 کلمه لا ت در یک موضع و لا ت حین مناصر در سوره من حکم  
 رضات در سه موضع اول نفس ابتغاء رضات الله دوم و  
 اموالهم ابتغاء رضات الله هر دو در سوره نساء سیم تبتغی  
 رضات از واجک در سوره تحريم و هر کلمه از کلمات مذکور  
 مثل ایات و ثمرات و جمالات که بصیغه جمع نوشته میشود بقاء  
 طولانی مکتوب میگردد و اگر بصیغه مفرد نوشته شود بهما مکتوب میگردد  
 بود و دیگر از جمله رسم الخط حروفی یا کلماتی اند که مقطوع نوشته  
 میشوند و آن لام چاره است در چهار موضع اول فال هؤلاء  
 القوم در سوره نساء و طال هذا الكتاب در سوره کهف سیم ما  
 لهذا الرسول در سوره فرقان چهاره فیما للذین کفر و قبلک  
 مه طعین در سوره معارج عاصم درین مواضع بر لام جاره  
 وقف میکند نبره بخلاف ابی عمرو و کسانی کلمه یا ایها در  
 سه موضع ب الف مکتوبست اول ایها المؤمنون در سوره نور  
 دوم یا ایها الساعر ادع لنا در سوره زخرف سیم سنفرع لکم  
 ایها الثقلان در سوره الرحمن عاصم درین سه موضع ب الف  
 وقف میکند بخلاف ابی عمرو و کسانی کلمه ویکان ویکانه

عاصم درین دو موضع در اول برنون وقف کند و در ثانی بر  
بریا بخلاف کسانی و در برکات بخلاف ابو عمرو کلمه ایاما اندعوا  
عاصم بر ما وقف میکند نه بر ایا بخلاف حمزه و کسانی کلمه عم و  
فیم و لغز و نم و نم درین پنج لفظ عاصم بر میم وقف میکند نه بر یاء  
ها وقف مینماید بخلاف بڑی کروی و ادوینمواضع در وجه  
کلمه آنادر رسم الخط بالف مکتوبست و در حال وصل جمع قراء  
بی الف خوانند اند و در حال وقف بالف وقف نموده اند کلمه  
لکنما هو الله در سوره کهف رسم الخط ان بالف مکتوبست  
بجهت آنکه اصل وی لکن انا بوده است جمع قراء در حال وصل  
بی الف میخوانند غیر این عام و در حال وقف هم بالف وقف  
میکند و دیگر کلماتی چند هستند که رسم الخط ایشان بواو  
الفست باقی همه بالف است و او مکتوبست کلمه الملواد چهار موضع  
اقل فقال یا ایها الملؤ الذین کفروا در سوره مؤمنون دویم  
یا ایها الملؤ الذین کفروا یا ایها الملؤ الذین کفروا  
در سوره نمل کلمه تشواء یک موضع و فی اموالنا ماشوا در سوره  
هود کلمه انبواء یک موضع انبواء ما کافوا در سوره انعام کلمه  
شکواء در دو موضع شکواء لقد تقطع در سوره انعام دو

ام لهم شكوه در سوره شوری کلمه شفعاوا در دو موضع اول  
شفعاوا ما کانوا در سوره روم دو شفعاوا ما کانوا در سوره  
شعرا کلمه الضعفاوا در دو موضع اول الضعفاوا در سوره  
ابرهیم دو دفعه فیقول الضعفاوا در سوره مؤمن کلمه علواوا  
در دو موضع اول علواوا در سوره شعرا دو مرتبه  
العلواوا در سوره فاطر کلمه بلواوا در دو موضع اول هو البلواوا  
در سوره الصافات دو مرتبه بلواوا بین در سوره دخان کلمه  
دُعواوا یک موضع وما دعواوا الکافرین در سوره مؤمن کلمه  
برآوا یک موضع انا برآوا و سنکم در سوره ممتحنه و دیگر بعضی از  
افعال اند که در بعضی از مواضع رسم الخط ایشان بواو  
الف مکتوبست کلمه یتفیوا در سوره نوح کلمه اتوکوا در سوره  
طه کلمه تظنوا نیز در سوره طه کلمه یدرؤا در سوره نور  
کلمه یعنوا در سوره فرقان کلمه ینشؤا در سوره نجر کلمه  
بیدوا الخلق هر جا که بیاید کلمه ینبؤا الذین هر جا که بیاید  
غیر سوره برآه نباء الذین کفروا که بالف مکتوبست کلمه  
جزاوا در چهار موضع بواو والف مکتوبست بخلاف اول  
اتما جزا و دویم و ذلك جزا و الظالمین هر دو در سوره مائده

سیم جزاؤسیئة در سوره شوری چهارم و ذلک جزاؤ الظالمین  
در سوره حشر و نیز در موضع دیگر است که در آن خلافت  
اول جزاء الحسنی در سوره کهف دویم و جزاء من تزکی در سوره  
طه کلمه یدعوا و تدعوا و ادعوا یرجوا و یتلو و سبوا و ساکنوا  
و اشکروا و لیربوا و لیعضوا هر جا که بیایند این کلمات هر دو او  
و الف مکتوبند با آنکه صیغه واحد اند غیر آن یفعلون هم  
در سوره نساء که بی الف مکتوبست کلمه جاؤ و باؤ و قاء و  
و شاء و با آنکه صیغه جمع اند بی الف مکتوبند کلمه سعور و سبا  
و عتوا در سوره فرقان و تبوعوا الذار و الایمان در حشر بی الف  
اند کلمه اولو هر جا بیاید با او و الف مکتوبست و در بعضی  
از کتب قراءت مذکور است که ذوا با الف مکتوبست هر جا بیاید  
مگر شش موضع که بی الف مذکور است اول الذ و علم در سوره  
یوسف دویم ذوالعرش در سوره مؤمن سیم لذ و مغفرة  
چهارم و ذو عقاب هر دو در سوره خم سجد پنجم ان الله ذو  
الفضل العظیم در سوره حدید ششم ذوالعرش المجید در  
سوره بروج کلمه اولک و اولوا و اولی و اولات پیش از لام  
و او مکتوبست مابقی و او خوانده میشود کلمه مجتوبه که موضع اول التوجه

د سورة مؤمن بواو مکتوب است کله صاوة و زکوة و حیوة  
و مشکوة هر جا واقع شوند بواو مکتوبند مگر آنکه مضاف بضمیر  
باشند که درین هنگام مکتوب بالف خواهند بود مثل  
صلااتهم و بصلاتک و صلاتک و حیاتنا و حیاتکم و حیاتی  
زیرا که هر گاه مضاف بضمیر باشند مثل صلاوة الفجر و صلاوة  
العشاء درین حال مکتوب بواو خواهند بود کله یبتؤمن  
یکوضع یا بتؤمن در سوره طه بواو مکتوب است و دیگر کلمات  
چند هستند که در رسم الخط بیاید و او مکتوبند در تلفظ  
بد و او خوانده میشوند و در بعضی صاحب بعضی کلمات  
انرا بد و او سیاهی نیز مینویسند و هر دو وجه مستحسن و معمول است  
اما جمعی را و برخی بواو سیاهی در بعضی مواضع الحاق میکنند  
و آن مستحسن و پسندیدنی نیست زیرا که خلاف رسم الخط و  
خلاف طریقه استادانست از جهت آنکه رسم الخط اینکلمات  
بیکو است و طریقه استادان است که در جایی که خلاف  
میا استادان یا راویان باشد بیکو است را سیاهی مینویسند  
و در آیت دیگر را برخی علامت میکنند و درین مقام خلاف  
نیست بلکه همه استادان و راویان متفقند که در تلفظ

